

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا ادله ارتداد، خصوص مرتدی است که از روی لجاجت و دشمنی با دین ارتداد پیدا می‌کند یا دایره‌اش اطلاق داشته و مرتد اعتقادی را هم شامل می‌شود؟ آیات قرآن را که بررسی کردیم که یک اطلاق بسیار روشنی دارد و همه اینها را شامل می‌شود.

بررسی حکومتی بودن آیات ارتداد

بعضی در باب ارتداد گفته‌اند که ارتداد یک حکم حکومتی مربوط به پیامبر(صلي الله عليه وآله) در آن زمان بوده است.

این در حالی است که آیاتی که خواندیم به عنوان یک قضیه حقیقیه مطرح است: «و من یرتد منکم عن دینه»^[1] یا «کفروا بعد اسلامهم» تا آن «یعذبهم الله عذاباً الیماً فی الدنيا و الآخرة»^[2]، یا «حبطت اعمالهم»، این آثار با حکم موقت حکومتی سازگاری ندارد، بلکه برای موضوع ارتداد هست تا روز قیامت؛ یعنی هر کسی مرتد شد «حبطت اعماله»، هر کسی مرتد شد «یعذبه الله عذاباً الیماً فی الدنيا و الآخرة»، تمام این آثار برای او مترتب است.

به بیان دیگر، هیچ قرینه‌ای در ادله و آیات ارتداد بر این که این حکم، یک حکم موقتی بوده نداریم؛ زیرا برخی می‌گویند که این حکم برای همان صدر اسلام و برای زمانی بوده که اسلام تازه به میدان آمده بوده و یک عده می‌خواستند مخالفت کنند و دیدند راه مخالفت و موهون کردن اسلام ارتداد است، صبح مسلمان شوند و شب از اسلام برگردند، اما در زمان ما ورود و خروج این افراد وهن و ضعفی برای اسلام ایجاد نمی‌کند، پس این احکام برای مرتد الآن جاری نشود!

پاسخ اول

به نظر ما در این آیات آثاری بار شده که این آثار برای گروه خاص یا افراد خاص و زمان خاصی نیست، مانند آیه 74 سوره توبه که در جلسه گذشته خواندیم. در این آیه آمده است: «و کفروا بعد اسلامهم و همّوا بما لم ینالوا»، نسبت به «همّوا بما لم ینالوا» گفتیم ظاهرش این است که اصل اسلام ملاک است، حال اگر یک کسی بگوید این «همّوا بما لم ینالوا»، جزء موضوع برای آن احکام است و این آیه را بخواهد اختصاص بدهد برای گروهی که می‌خواستند پیامبر را بکشند و در صدد قتل پیامبر باشند.

لکن در آیات دیگر آمده: «ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سوّل لهم و املی لهم»^[3]، در اینجا قید

«هموا بما لم ينالوا» ندارد، یا در آیه دیگر آمده «ذلک بأنهم اتبعوا ما اسخط الله و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم»^[4]، یا این که خداوند به خود پیامبر می‌فرماید: «لإن اشركت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین»^[5]، این آثار در آیاتی که قید «هموا بما لم ينالوا» را ندارد وجود دارد. پس برای مطلق مرتد است هر کسی از روی اعتقاد و از روی لجاج، و این یک حکم دائمی الی یوم القیامه است و اختصاص به مرتدین در زمان پیامبر ندارد که بگوئیم قتل مرتد یا این عذاب‌ها یک حکم سیاسی برای همان زمان صدر اسلام بوده.

پاسخ دوم

پاسخ دوم این که هیچ قرینه‌ای بر اینکه این حکم یک حکم حکومتی یا موقت بوده نداریم، روایتی هم که بگوید این حکم حکومتی است وارد نشده است. بالاخره اگر این احکام موقت بود روایات بعداً این را بیان می‌کند و حال آن که روایتی هم نداریم، لذا چگونه به صرف یک احتمالی که در ذهن می‌آید این حرف را بزنیم؟ به هیچ وجهی قابل قبول نیست.

به هر حال به نظر ما این آیات ظهور روشنی دارد در این که این حکم، حکم دائمی ابدی الی یوم القیامه است. جایی که عامل حبط می‌شود عملش حبط است و این عامل دیگر هیچ ارزشی ندارد، «لا من حیث الوجود و لا من حیث النساء، لا من حیث الاموال»، این یک معنای روشنی است.

بنابراین ما می‌گوئیم حبط عمل اطلاق دارد، اولاً شما می‌فرمائید حبط عمل در دنیا یعنی چه؟ یک مصداقش این است که اگر توبه هم کرد قبول نمی‌شود، تمام نمازهایی که خوانده، تمام انفاق‌هایی که کرده، همه‌اش در همین دنیا حبط می‌شود؛ یعنی آثار وضعی دنیوی هم برایش بار نمی‌شود. ما باشیم و این آیه، اما در اینکه آیا توبه‌اش قبول می‌شود یا نه، بحث دیگری است. ما هنوز بحث اینکه آیا مرتد فطری توبه اش قبول است؟ مشهور می‌گویند توبه‌اش قبول نمی‌شود، اما سؤال این است که آیا می‌شود گفت این آیات یک حکم موقتی مربوط به صدر اسلام است؟ به خود پیامبر بفرماید «لیحبطن عملک»؟! نه. ابداً. «و من یتبغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه»، این جزء آیاتی بود که خواندیم.

جمع‌بندی

تا اینجا گفتیم آیات اطلاق دارد، ما دو نکته مهم در آیات گفتیم: یکی اینکه این آثار دائمی است و دوم اینکه قرینه‌ای بر اینکه این موقتی باشد در آن وجود ندارد و این آیات اطلاق دارد هم اعتقادی و هم عنادی.

تا اینجا برای شما روشن کردیم که ارتداد حکم موقت نیست، اصلاً اگر این ارتداد حکمش موقت بود یا مخصوص یک گروهی بود که بگوئیم این «هموا بما لم ينالوا» موضوعیت دارد و برای همه آیات ارتداد بگوئیم آن آیه‌ای که «آمنوا بالذی أنزل علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره»^[6]، اینها یک گروهی بودند که راجع به این خدا بیان می‌کند، آیا معنایش این است که بعد از زمان پیامبر موضوعی برای ارتداد نداریم؟!

سخن ما این است که این همه آیات ارتداد در قرآن متعدد است و این اطلاق که به نظر من این ام آیات ارتداد است «و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لإن اشترک لیحبطن عملک»، اطلاقش در «فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الآخرة» آمده، آن آیاتی که مسئله حبط اعمال در آخرت را می‌گوید به این معنا نیست که فقط انحصار در آن باشد، نه! حبط اعمال در دنیا را در آیه دیگری بیان کرده، آنجا روی آن جهت روی آخرت مسئله را بیان می‌کند. بنابراین اگر این شرک موجب حبط همه اعمال پیامبر می‌شود («لئن اشركت»)، به طریق اولی جای دیگر می‌شود؛ چون آن کسی که نبی بوده یک لحظه غافل نبوده، اعمالش تماماً خالصاً لوجه الله انجام داده، هیچ عملی هم تا به حال ناقص نبوده وقتی شرک بورزد تمامش از بین می‌رود، حال ما که

اعمالمان شاید یک صدم خلوص هم نباشد به طریق اولی است.

پس ملاک شرک و ارتداد است؛ یعنی ارتداد «موضوع لحبط العمل»، خواه پیغمبر باشد یا غیر پیغمبر، این ملاک هر جا محقق شد حبط عمل می‌آید و ما آیاتی هم خواندیم قبلاً راجع به خود حبط اعمال که ملاک عبارت از شرک است. «لئن اشرکت» یعنی «بعد الاسلام اشرکت». شرک پیامبر مساوی با ارتداد نیست؟! شرک یعنی از دین خارج شده و دینی هم انتخاب نکرده و مشرک شد، «لئن اشرکت» موضوعیت ندارد «الشرك موضوع لتمام الاعمال»، از آیات دیگر هم استفاده می‌شود و روشن هم هست.

لذا این‌که قرآن عنوان مثنائی دارد یک مصداقش همین جاست، یک آیه می‌فرماید: «و من یرتد منکم عن دینه فیمت فهو کافر» فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنيا و الآخرة، این آیه 74 سوره توبه هم می‌فرماید: «و إن یتولوا یعذبهم الله عذاباً الیماً فی الدنيا و الآخرة»؛ یعنی این عذاب الیم در دنیا و آخرت با حبط اعمال در دنیا و آخرت عنوان مثنائی را دارند؛ یعنی او یک بیان دیگری است از عذاب و آن بیانی برای همان است؛ یعنی عذاب الیم در دنیا و آخرت با حبط اعمال در دنیا و آخرت یکی است، منتهی به دو بیان است.^[7] در ادامه باید دید که آیا از روایات نیز اطلاق استفاده می‌شود یا نه؟

روایات

روایاتی که در باب ارتداد است دلالت دارد که مرتد مطلقاً، چه مرتد عن عناد و چه عن اعتقاد؛ در ابواب حد المرتد عناوین این‌گونه آمده است: 1) یکی عنوان «جَحَد» است، 2) عنوان «شک» است، 3) عنوان «کَفَر و اخرج عن الاسلام» است، 4) «عن مسلم تنصّر»، 5) عنوان زندیق «مسلم تزندق»، 6) عنوان مرتد، اینها عناوینی است که در این روایات وجود دارد.

در اینجا چند بحث مطرح می‌شود: 1. یک بحث این است که آیا از این عناوین، خصوصاً ارتداد عن لجاج و عن عداوة استفاده می‌شود؟ مثلاً در جایی که دارد «مسلم تنصّر»؛ مسلمانی نصرانی شد، از امام کاظم علیه السلام «سألته عن مسلم تنصّر»، این اطلاق دارد، یا آنچه روایت اول می‌فرماید از امام باقر علیه السلام «و من جحد نبیاً مرسلأ نبوته و کذب»، ندارد از روی دشمنی «کذب». روایت بعد «من رغب عن الاسلام» یعنی «أعرض و کفر بما انزل علی محمد(صلي الله عليه وآله) و کفر بعد اسلام»، می‌فرماید: «فلا توبة له و قد وجب قتله و بانت منه امرأته و یقسم ما ترک علی ولده»، اینجا هم دارد «رغب عن الاسلام و کفر»، کجایش دارد «رغب عن عناد» یا «کفر عن عناد»؟

در بعضی از تعابیر از اطلاق «مسلم تنصّر» استفاده می‌شود که چند روایت داریم. صاحب وسائل¹ این روایت را در باب دوم «الطفل اذا کان احد ابویه مسلماً فاختر الشریک عند البلوغ جبر علی الاسلام» آورده است. ایشان عبارت «فاختر الشریک عند البلوغ» آورده، ولی به نظر ما روایاتش ربطی به بلوغ ندارد. وی دو روایت در این باب ذکر می‌کند:

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي الصَّبِيِّ يَخْتَارُ الشَّرِيكَ وَ هُوَ بَيْنَ أَبَوَيْهِ قَالَ لَا يُتْرَكُ وَ ذَاكَ إِذَا كَانَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ نَصْرَانِيًّا.^[8]

مراد از «و هو بین ابویه»، یعنی هنوز بالغ و مستقل نشده، پیش اینها زندگی می‌کند و صبی هم هست، منتهی یک صبی مراهق است، 12 - 13 ساله است، آیا ما کاری با او نداشته باشیم؟ حضرت فرمود: «لا یترک»؛ او را رها نکنید. نمی‌توانیم بگوئیم صبی از روی دشمنی شرک پیدا می‌کند.

روایت دوم

وَعَنْ حُمَيْدِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي الصَّبِيِّ إِذَا شَبَّ فَأَخْتَارَ النَّصْرَانِيَّةَ وَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ نَصْرَانِيٌّ (أَوْ مُسْلِمِينَ) قَالَ لَا يَتْرُكُ وَ لَكِنْ يُضْرَبُ عَلَى الْإِسْلَامِ.^[9]

در این روایت راوی می‌پرسد: «فی الصبی اذا شب»، «شب النار» یعنی این نار برافروخته و شعله‌ور شود، «اذا شب» را صاحب وسائل به بلوغ معنا کرده در حالی که معنای بلوغ نیست، بلکه یعنی یک مقدار تنومند و بزرگ شده و یک مقدار رشد پیدا کرده ولی به معنای بلوغ نیست؛ چون صاحب وسائل می‌گوید: «باب أن الطفل اذا كان احد ابويه مسلماً فاختار الشرك عند البلوغ» که قبل البلوغ مراد است.

در این روایت راوی می‌پرسد: «فاختار النصرانية و احد ابويه نصراني أو مسلمين»، امام (عليه السلام) می‌فرماید: «لا يترك» این پسر 12 ساله که الآن شرک را اختیار می‌کند «لا يترك»، قرینه‌اش این است که اگر بالغ باشد و شرک بورزد «یقتل»، ولی امام (عليه السلام) می‌فرماید: «و لكن يضرب على الاسلام»، شاید بتوان گفت که مورد روایت، اعتقادی است. سایر روایاتی که می‌توان اشاره کرد عبارتند از:

روایت سوم

وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شُمُونَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) الْمُرْتَدُ تَعَزَّلُ عَنْهُ امْرَأَتُهُ وَ لَا تُؤْكَلُ ذَبِيحَتُهُ وَ يُسْتَتَابُ (ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَإِنْ تَابَ) وَ إِلَّا قُتِلَ يَوْمَ الرَّابِعِ.^[10]

در این روایت فقط عنوان مرتد آمده، «المرتد تعزل عنه امراته»؛ زنش باید از او جدا شود، «و لا تؤكل ذبيحته»؛ ذبیحه‌اش نباید خورده شود، این یکی از مصادیق حبط عمل است. پشتوانه همه روایات ما قرآن است، اگر کسی بگوید دلیل شما بر «لا تؤكل ذبيحته» از قرآن چیست؟ می‌گوییم حبط عمل است، قربانی کرده ولی فایده ندارد.

البته درباره زن مرتد نیز روایت وارد شده که حضرت فرمود: «لا تقتل و تستخدم خدمةً شديدة»^[11]؛ او را باید به کار شدید بگیرند و از طعام و نوشیدنی منعش کنند، مگر به اندازه‌ای که جان‌ش را حفظ کند که اینها احکامی است که بعداً می‌آید. با در روایت دیگری آمده: «عن أبي عبد الله عليه السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام أتى بزندق»^[12]؛ یعنی یک کسی مسلمان بود و بعد کافر شد یک نفر هم هست، گردنش را زدند، بعد به حضرت عرض کردند که این مال زیادی دارد برای چه کسی قرار بدهیم؟ فرمود برای بچه‌ها و ورثه و زوجه‌اش.

روایت چهارم

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَبْزَارِيِّ الْكُنَاسِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا أَدْرِي أ نَبِيٌّ أَنْتَ أَمْ لَا كَانَ يَقْبَلُ مِنْهُ قَالَ لَا وَ لَكِنْ كَانَ يَقْتُلُهُ إِنَّهُ لَوْ قَبِلَ ذَلِكَ مَا أَسْلَمَ مُنَاقِقٌ أَبَدًا.^[13]

در سند این روایت، عبدالرحمن ابزاری کُناسی است که مجهول بوده و توثیق ندارد. حارث به بغیره به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: اگر یک مردی پیش پیامبر بیاید و بگوید همه معجزاتی که آوردی و این زحماتی که کشیدی نتوانستم قبول کنم. حضرت فرمود: «لا، و لکن کان یقتله»، باید او را بکشند. بعد فرمود: «إنه لو قبل ذلک ما أسلم منافقٌ ابداً»؛ اگر چنین چیزی می‌خواست قبول شود (بگوئیم اعتقاد است)، هیچ منافقی اسلام نمی‌آورد!

نکته قابل توجه آن است این که امام (علیه السلام) فرموده حکمت است نه علت، حکمت برای این قضیه است ولی بالأخره مورد سؤال یک ارتداد اعتقادی است و این ارتداد اعتقادی را می‌فرماید باید کشته شود.

این قضیه که یک قومی را آوردند پیش امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت عرض کردند: «السلام علیک یا ربنا»، این تعبیر را راجع به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشتند، حضرت فرمود اینها را توبه بدهید، اینها توبه نکردند، «فحفر لهم حفیرةً و اوقد فیها ناراً»^[14]؛ دو تا گودال کنار هم کند و یک کانالی هم بین‌شان زد اینها را در یک گودال قرار داد و در گودال دیگر هم آتشی قرار داد تا اینکه اینها مُردند.

در اینجا یک بحث این است که آیا می‌توانیم مرتد را بسوزانیم؟ ممکن است بگوئیم این مربوط به حکومت خود امیرالمؤمنین علیه السلام بوده یا آن شدیدترین درجه ارتداد بوده که اینها تعبیر به «یا ربنا» کردند یعنی غلو است، این از مصادیق بارز غلو است. بالأخره این یک نوع قتل غیر متعارف است. این قضیه‌اش بعید نیست که از مختصات حضرت باشد و نشود از این جهت تعدی کرد.

بنابراین عناوین وارده در روایات اطلاق دارد. در همین روایت که به حضرت گفتند «یا ربنا»، از روی دشمنی گفتند؟ نه، روی اعتقاد بود و اعتقاد خرابشان اینها را به این مهلکه انداخت. پس معلوم می‌شود ارتداد چه اعتقادی و چه غیر اعتقادی فرقی از حیث احکام ندارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. سوره بقره، آیه 217.

[2]. سوره توبه، آیه 74.

[3]. سوره محمد، آیه 25.

[4]. سوره محمد، آیه 28.

[5]. سوره زمر، آیه 65.

[6]. سوره آل عمران، آیه 72.

[7]. نکته: مثانی یعنی یک حقایق و مفاهیمی را به دو بیان، سه بیان می‌گوید. لذا کسانی که می‌گویند این قصص قرآن مکرر آمده اشتباه می‌کنند، نمی‌فهمند! هر کدام مثانی برای دیگر است، تلو برای دیگر است، بیان دیگری از همان حقیقت است که ما نمونه‌هایی از همین مثانی را تا به حال ذکر کردیم. از امتیازات تفسیر المیزان به دست آوردن همین مثانی است.

[8]. الکافی 7- 256- 4، و التهذیب 10- 140- 553؛ وسائل الشیعة؛ ج28، ص: 326، ح 34870- 1.

[9]. الکافی 7- 257- 7؛ الفقهی 3- 152- 3554؛ التهذیب 10- 140- 554؛ وسائل الشیعة؛ ج28، ص: 326، ح 34871- 2.

[10]. الکافی 7- 258- 17؛ التهذیب 10- 138- 546، و الاستبصار 4- 254- 961؛ وسائل الشیعة؛ ج28، ص: 328، ح

34876- 5.

[11]. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ

اللَّهُ (عليه السلام) فِي الْمُرْتَدَّةِ عَنِ الْإِسْلَامِ قَالَ: لَا تُقْتَلُ وَتُسْتَحْدَمُ خِدْمَةً شَدِيدَةً وَتُمْنَعُ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ إِلَّا مَا يُمْسِكُ نَفْسَهَا وَ تُلبَسُ خَشِنَ الثِّيَابِ وَ تُضْرَبُ عَلَى الصَّلَوَاتِ. « التهذيب 10 - 143 - 565؛ الفقيه 3 - 150 - 3548؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 330، ح 34879-1.

[12]. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَتَى بِزَنْدِيقٍ فَضَرَبَ عِلَاوَتَهُ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ لَهُ مَا لَا كَثِيرًا فَلَمَنْ تَجَعَلْ مَا لَهُ قَالَ لَوْلِيهِ وَ لَوْرَثَتِهِ وَ لَزَوْجَتِهِ. « الكافي 7 - 258 - 15، و التهذيب 10 - 140 - 555؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 332، ح 34885-1.

[13]. الكافي 7 - 258 - 14؛ التهذيب 10 - 141 - 561؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 333، ح 34888-4.

[14]. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: أَتَى قَوْمٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالُوا - السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَبَّنَا فَاسْتَتَابَهُمْ فَلَمْ يَتُوبُوا - فَحَفَرَ لَهُمْ حَفِيرَةً وَ أَوْقَدَ فِيهَا نَارًا - وَ حَفَرَ حَفِيرَةً إِلَى جَانِبِهَا أُخْرَى وَ أَفْضَى بَيْنَهُمَا - فَلَمَّا لَمْ يَتُوبُوا أَلْقَاهُمْ فِي الْحَفِيرَةِ - وَ أَوْقَدَ فِي الْحَفِيرَةِ الْأُخْرَى حَتَّى مَاتُوا. « الكافي 7 - 257 - 8 و ص 258 - 18؛ التهذيب 10 - 138 - 547، و الاستبصار 4 - 254 - 962؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 334، ح 34891-1.